

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم که احتیاط بر اجتهاد و تقلید تقدم ندارد، هم چنین عکس مطلب، یعنی اجتهاد و تقلید بر احتیاط تقدم ندارد. اما مطلب سومی که در اینجا باقی مانده است، این است که بین خود اجتهاد و تقلید، تقدم و تأخر در کار است یا خیر؟

در اینجا آن مقدار که ما کلمات را بررسی کردیم، اُحدی توهم نکرده است، که تقلید بر اجتهاد تقدم داشته باشد. هیچکس احتمال این معنی را نداده که تقلید ممکن است بر اجتهاد مقدم باشد. آنچه محل بحث است این است که آیا خود اجتهاد بر تقلید مقدم است یا خیر؟ در اینجا برای روشن شدن مطلب ما باید مطالبی را متعرض شویم:

مطلب اول؛ وجوب عینی اجتهاد

آیا خود اجتهاد، وجوب عینی دارد یا خیر؟ در میان فقها از قدمای اُقدمین، من جمله علماء حلب، بعضی از بزرگان بوده‌اند، که اجتهاد را یک وجوب عینی می‌دانستند. البته اجتهاد، در آن زمان‌های گذشته، از حالا خیلی آسان‌تر بوده، فروع این قدر متکثر نبوده است، راه رسیدن به اخبار صحیح خیلی آسان‌تر بوده است. زمان‌های گذشته، اجتهاد از آنچه که در زمان ماست آسان‌تر بود. روی همین جنبه آسانی، عده‌ای قائلند که اجتهاد، واجب عینی است، هر کسی باید برود خودش ببیند که در هر مسئله‌ای چه حکم شرعی وجود دارد؟ این نظریه الان تقریباً مسلّم البطلان است. در زمان ما، هیچ فقیهی قائل به وجوب عینی اجتهاد نیست. حالا دلیل بر این مطلب چیست؟

چهار دلیل بر عدم وجوب عینی وجود دارد

دلیل اول

اولین دلیل این است که وجوب عینی اجتهاد، موجب عسر و حرج است. الان اگر در زمان ما هر انسان مسلمان را بخواهیم بگوئیم بر تو اجتهاد، واجب عینی است، این هم مستلزم عسر و حرج است، «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، آیه می‌فرماید: در دین، حکم حرجی جعل نشده است. اگر بخواهیم بگوئیم که اجتهاد، واجب است، این وجوب، یک حکم حرجی است و حکم حرجی جعل نشده است. بلکه بالاتر از حرج، مستلزم اختلال نظام است، همه باید کارهای خود را تعطیل کنند، دنبال اجتهاد بروند.

دلیل دوم

بعداً ان شاء الله در بحث تقلید عرض می‌کنیم که اطلاق ادله تقلید، این اقتضا را دارد. یعنی آن ادله‌ای که می‌گوید تقلید جایز است، تقلید مشروع است، خود این ادله و اطلاق آنها، هر دو اقتضا دارد که ما بگوئیم اجتهاد، وجوب عینی ندارد.

اما مقتضای خود ادله؛ اگر اجتهاد، وجوب عینی داشت، دیگر برای جواز تقلید مورد نداریم. لازمه‌اش این است که این ادله که دلالت بر جواز تقلید دارد و از آن استفاده می‌کنیم که تقلید مشروع است، اصلاً دیگر برای تقلید، ما مورد نداشته باشیم.

و اما مقتضای اطلاق ادله؛ اطلاقش می‌گوید تقلید جایز است، اعم از اینکه خودتان بتوانید قدرت بر استنباط پیدا کنید، اعم از اینکه اگر درس بخوانید شما این آمادگی را دارید، که اگر ده سال درس بخوانید، ملکه استنباط پیدا می‌کنید، ادله تقلید مشروعیت دارد مطلقاً، یعنی اعم از اینکه این مقلد خودش را قادر بر تحصیل ملکه استنباط بداند یا قادر بر تحصیل ملکه استنباط نداند. پس این هم شد دلیل دوم، بر اینکه اجتهاد وجوب عینی ندارد.

دلیل سوم

سومین دلیل؛ سیره عقلانیه است. ما وقتی به سیره عقلاء مراجعه می‌کنیم، عقلاء می‌گویند که فرقی نمی‌کند در دستورات مولا در اینکه به عالم رجوع کنید، که این می‌شود تقلید، یا اینکه خودتان احکام شرعیه را از روی مدارک و منابع استنباط کنید. سیره‌ی عقلانیه حاکم است به اینکه فرقی بین تقلید و اجتهاد در امتثال امر مولا نیست.

اگر از ما بپرسند که یک مجتهد، این قدر زحمت کشیده تا فهمیده نماز جمعه واجب است، این مجتهد برای خودش عمل می‌کند، مقلد هم به همین رأی این مجتهد عمل می‌کند، اما آنچه خداوند در مقابل این دو عمل، ثواب می‌دهد، قطعاً مساوی نیست! یا باید بگوئیم برای آن زحماتی که کشیده، ثواب مستقل است یا قائل شویم که این عمل که انسان از روی اجتهاد خودش انجام می‌دهد، خود این عمل، ثوابش با ثواب آن کسی که مقلد است و از روی تقلید انجام می‌دهد، خیلی فاصله دارد و همین هم است.

پس سیره عقلانیه در اصل امتثال، بین تقلید و اجتهاد فرقی نمی‌گذارد، در بعضی از تعبیرات آمده که مقتضای حکم عقل این است که بین تقلید و اجتهاد فرق نیست، عقل می‌گوید شما بعد از اینکه علم اجمالی دارید به یک سری تکالیف، حالا می‌خواهد امتثال شما، امتثال اجتهادی باشد، یا امتثال شما، امتثال تقلیدی باشد. تا اینجا سه دلیل بیان شد.

دلیل چهارم

این دلیل به نظر ما دلیل مخدوشی است و آن تمسک به «سیره متشرعه» است. شما الان سیره متشرعه و متدینین را ببینید، سیره متشرعه بر تقدم اجتهاد نیست. متشرعه دو راه انجام می‌دهد؛ یا تقلید می‌کند، یا اجتهاد می‌کند، یا اینکه احتیاط می‌کند. ما در بین متشرعه این را نداریم که بگویند اجتهاد مقدم بر تقلید است. سیره متشرعه، اگر متصل به زمان معصوم باشد، نتیجه این می‌شود که این سیره در حضور امام بوده و معتبر بوده، اما اگر متصل نباشد مورد استناد نیست.

اشکال بر دلیل چهارم

در مکاسب شیخ، وقتی می‌خواهد سیره را رد کند، می‌فرماید: این سیره معلوم نیست، متشرعه بما آنها متشرعه این سیره را

داشته باشند. الان ببینید سیره متشرعه بر این است که ریش‌شان را نمی‌تراشند. اگر بگوئیم که چرا نمی‌تراشید؟ یک دلیل عقلایی بر آن نمی‌آورد، بلکه مبتنی بر متشرعه بودن آن است. در سیره متشرعه دو شرط وجود دارد:

1. متشرعه بما هو متشرعه، این سیره را داشته باشند؛

2. این سیره، متصل به زمان معصوم(ع) باشد و مورد امضاء معصوم(ع) باشد.

اشکالی که وجود دارد این است که این سیره متشرعه، بما هم متشرعه نیست، اگر از متشرعه، سؤال کنیم که چرا برای شما اجتهاد مقدم بر تقلید نیست؟ می‌گوید این امر عقلایی است. عقلاء و عقل می‌گویند شما باید امتثال مولا کنید، برای امتثال مولا فرق نمی‌کند که راه اجتهاد را طی کند یا راه تقلید را طی کند.

پس برای نفی وجوب عینی اجتهاد، چهار دلیل اقامه شد که دلیل چهارمش دلیل مخدوشی بود.

مطلب دوم؛ وجوب کفایی اجتهاد

آیا اجتهاد وجوب کفایی دارد یا ندارد؟ آیا می‌توانند همه دست روی دست بگذارند، هیچ کس دنبال اجتهاد نرود؟ یا اینکه عده‌ای باید بروند و مجتهد شوند و اجتهاد وجوب کفایی دارد؟

معمولاً فقهاء قائلند که وجوب کفایی دارد، یعنی تقریباً مورد اتفاق علماء است.

دلیل: دو دلیل مجموعاً از کلمات فقهاء بر این مدعی اقامه شده است:

دلیل اول: تعطیل شدن احکام

این است که اگر اجتهاد وجوب کفایی نداشته باشد، لازمه‌اش تعطیل احکام دین و اندراس شریعت است، موجب اندراس دین است.

بیانش این است که اگر گفتیم اجتهاد واجب نیست، لازم نیست مردم دنبال اجتهاد بروند، اینکه همه بروند زحمت بکشند، دنبال احکام بروند، نتیجه‌اش چه می‌شود؟

باید به این بیان این نکته را هم ضمیمه کنیم، که کسانی که تقلید میت را ابتدائاً جایز می‌دانند، نمی‌توانند قائل به وجوب کفایی اجتهاد شوند. گاهی وقت‌ها غفلت هم می‌کنند، اگر جایز باشد، دیگر نمی‌توانند قائل به وجوب کفایی بودن اجتهاد شوند.

در این دلیل اول، می‌گوئیم که اگر سراغ اجتهاد نرفت، این یک مقدمه است، مقدمه دوم این است که تقلید میت را ابتدائاً جایز ندانستیم، گفتیم که در زمان ما کسی حق ندارد به رساله شیخ طوسی عمل کند، بلکه باید تقلید از حی باشد، خوب الان چگونه احکامش را یاد بگیرد؟ باید عده‌ای به عنوان من به الکفایه، احکام را اجتهاداً و استنباطاً یاد بگیرند تا مردم از آنها تقلید کنند و متابعت کنند. اگر نروند موجب اندراس شریعت، و در نهایت تعطیل احکام می‌شود.

دلیل دوم: استدلال به آیه نفر

به آیه نفر تمسک کرده‌اند؛ «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ». بیان استدلال: از کلمه «طَائِفَةٌ» این را ما می‌فهمیم، یعنی از هر فرقه‌ای یک طائفه بیایند. طائفه در این آیه بر یک نفر و دو نفر بیشتر صدق می‌کند.

اشکال اول

آیا به نظر شما استدلال به این آیه شریفه تمام است؟ اشکال اول که اینجا وجود دارد این است که ما دلیل نداریم که مراد از «لِيَتَفَقَّهُوا» اجتهاد باشد. الان ما می‌گوئیم که از کاشان کسی بیاید، مسئله را از مرجع تقلید دین بپرسد. این «لِيَتَفَقَّهُوا» در آیه ظهور در اینکه حتماً مجتهد باشد، از روی استنباط باشد نیست.

جواب

مگر اینکه بگوئیم که بالاخره اطلاق دارد، «لِيَتَفَقَّهُوا»، تفقه تقلیدی یا تفقه اجتهادی را شامل می‌شود. آن وقت استدلال به این آیه شریفه، بر وجوب کفائی اجتهاد تمام است، این یک جواب.

اشکال دوم

از آیه این استفاده می‌شود که آیه می‌گوید: یک گروه بیایند و تفقه در دین کنند و برگردند به مردم یاد بدهند. نتیجه‌اش این می‌شود که همه مردم تفقه در دین پیدا می‌کنند، نه یک عده‌ای خاص. آیه می‌گوید: که اینها بیایند به مدینه، عده‌ای بیایند به جهاد و حتی مرحوم علامه، از این آیه استفاده کرده است، که جهاد برای طالب علم واجب نیست، یک عده‌ای از مردم بیایند بروند به جنگ و جهاد، یک عده‌ای بیایند بروند به مدینه، و تفقه در دین کنند، و بروند به مردم یاد بدهند.

نکته‌ای که از اینجا استفاده می‌شود این است که این عده که برمی‌گردند و به مردم یاد می‌دهند، بعد از یاد دادن، همه می‌شوند متفقه در دین، و این غیر از آن اجتهادی است که ما می‌خواهیم وجوب کفائی آن را استفاده کنیم. ما می‌خواهیم که یک عده‌ای بروند ملکه استنباط پیدا کنند، و بیایند آنچه را که خودشان فهمیده‌اند، بیان کنند و این نظر برای دیگران واجب الطاعة است، و این غیر از آن اجتهادی است که ما به دنبالش هستیم.

نتیجه

استدلال به آیه نفر، خیلی استدلال روشنی برای وجوب کفائی اجتهاد نمی‌تواند باشد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ